

بابا بزرگ و آسمان

● نوشته‌ی جعفر ابراهیمی ● تصویرگر: ندا عظیمی

بابا بزرگم قدش بلند است. من قدم کوتاه است.
یک روز به بابا بزرگم گفتم: «بابا بزرگ، خوش به
حالت! قدت بلند است، دستت به آسمان می‌رسد.
کاشکی دست من هم به آسمان می‌رسید!»
بابا بزرگ گفت: «تو هم بزرگ می‌شوی، قدت بلند
می‌شود. اما من می‌توانم کاری کنم که همین حالا
هم دست تو به آسمان برسد.»

پرسیدم: «چه طوری؟»

بابا بزرگ مرا بغل کرد و به حیاط برد. روی
دست‌هایش بلندم کرد و گفت: «حالا به آسمان
دست بزن!»

من توی بغل بابا بزرگم، آسمان را دو دستی بغل
کردم. خیلی خوب بود ●

